



هدیه

ایر خوشگ ابتهاج
دا. سایه

به خط
عبدالله فردی

www.ketab.ir



www.ketab.ir



سرشناسه	ابتهاج، هوشنگ، ۱۳۰۶-
عنوان و نام پدیدآور	هدیه/امیر هوشنگ ابتهاج (ه.ا. سایه)؛ خط عبدالله فرادی.
مشخصات نشر	تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری انتشارات سخن، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	دوازده، ۱۰۸ ص.
فروست	مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار؛ ۲۰۹. گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری؛ ۶۰.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۵۹۴۲-۸۱-۱
وضعیت فهرست نویسی	فیا
موضوع	شعر فارسی - قرن ۱۴
موضوع	Persian poetry -- 20th century
شناسه افزوده	فرادی، عبدالله، ۱۳۷۵-۱۳۰۶، خوشنویس
رده بندی کنگره	۱۳۹۷/۳۵۴/ب/۷۹۴۳ PIR
رده بندی دیویی	۸۶۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	۵۲۳۷۲۹۸



هدیه

امیر هوشنگ ابتهاج
(ه. ا. سایه)

به خط
عبدالله فردادی

گرافیکست، طراحی و مجری
اسکن خطوط اشعار
ویرایشی تصاویر خطوط اشعار
لیتوگرافی
چاپ متن
صحافی
تبریز
چاپ اول
کاوه، من بید
س
پیرمان فیروز
کوثر
دایره سفید
حقیقت
۲۲۰۰ نسخه
تابستان ۱۳۹۷

ناشر

انتشارات دکتر محمود افشار

خیابان ولی عصر، بالاتر از چهارراه پاک‌وی، خیابان

تلفن: ۲۲۷۱۴۳۴۶ دورنما: ۲۲۷۱۴۳۴۶

با همکاری انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸

تلفن: ۶۶۹۵۲۸۰۴-۵ دورنما: ۶۶۴۰۵۰۶۲

تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها

۶۶۹۵۲۸۰۴-۵





www.ketab.ir



اشاره ۱ لب خاموش ۷ زبان نگاه ۱۳ چراغ عشق ۱۹ بهانه ۲۵ همنشین جان ۳۳
گریه شبانه ۳۹ آئینه ۴۷ در کوچه سارشب ۵۳ رحیل ۵۹ تو بمان ۶۵ ناله‌ای از قفس ۷۱
در هوای عشق ۷۹ ترانه ۸۵ چشمی کنار پنجره انتظار ۹۱ قدرمرد ۹۹



اشاره

درست ۴۸ سال پیش در سن ۴۸ بود که به مناسبت ۱۵ اردیبهشت ماه زادروز هما اعلم همسر عمه بم احمدعلی ابتهاج، به بزمی در خانه ایشان فراخوانده شدم. همسر چند فرزند امیرخان امیراعلم بود و از کودکی زندگی آن اشاعتی داشت، زنی بسیار فروتن و مهربان و دوستدار شعروه و شاعری بود و از همین رو من او را سخت گرامی می داشتم.

با خود اندیشیدم شاید هیچ یک از هدیه های مادی که خرید آن در توان مالی من است، نتواند هما را آنچنان که باید و شاید شاد و خرسند کند. پس بر آن شدم یک هدیه معنوی و متفاوت به او بدهم. برای این کار ۱۵ غزل از خود را برگزیدم و از دوستم حسن نوری، یکی از مدیران کانون تبلیغاتی آوازه،



خواستم که آن‌ها را به دست خوشنویسی توانا بسپارد. نوری
غزل‌ها را به استاد عبدالله فرادی سپرد و او نیز در زمان اندک دو
یا سه روزه‌ای که تا زادروز هما مانده بود آن‌ها را با خطی خوش
و به شیوه‌ای چشم‌نواز نوشت. نوری یک جلد پارچه‌ای نفیس
برای دفترچه درست کرد و شب مهمانی آن را به دست من
رساند. در آن بزم که پراز درباریان و سران و ثروتمندان بود،
وقت مرچا غزل‌های خوشنویسی شده را به هما تقدیم کردم
گویی زبان آسمه هدیه ریز و درشت، تنها همین هدیه او
را به وجد آورد. شاه‌ادمان و حالتی از تفاخر آن را بر سر دست
گرفت و به همه من داد. ببینید هوشنگ خان چه
هدیه‌ای به من داده است!

فردای آن شب سیاوش سراسری که همراه یکی دو تن از
دوستان به دیدارم آمده بود، به من گفت: «شب که تو در
جلسه کانون نویسندگان نبودی، کسی خبر داد که دفتر
از شعرهایش را با جلد نفیس آراسته و به شهیار پستش
کرده است». تا اینجا هنوز شایعه‌ای که ساخته بودند بر من
بی‌اهمیت بود؛ ولی وقتی کسرایی در ادامه افزود که به‌آذین
هم گفته است: «چنین کاری از سایه بعید نیست»، شگفت‌زده
و آزرده شدم. همان روز به دیدار به‌آذین رفتم و از او پرسیدم:
«واقعاً شما در پاسخ آن حرف گفته‌اید چنین کاری از سایه بعید
نیست؟». با صراحت و صداقتی که از او سراغ داشتم گفت:



«بله». با صدایی که بیشتر به ناله می ماند گفتم: «چرا؟ شما که من را می شناسید و می دانید که دنبال منصب و مقامی نیستم و اگر هم بودم با این موقعیت خانوادگی رسیدن به آن برایم آسان بود. خود شما روزی به من گفتید این صندلی های آهنی که در خانه ات گذاشته ای مناسب شأن اجتماعی تو نیست. دلتان به دست چه جوابی به شما دادم؟ گفتم من برای این امور ارزشی قائم نمی بستم. نه تنها من، که حتی دوستانی که به خانه من رفته و آمده اند، شأن مرا با مبلی که بر آن می نشینند نمی سنجند. پس من به خوبی تو را می شناسم و می دانم که دنبال منافع مادی نیستی؛ ولی با خودم فکر کردم به هر حال رسیدن من و ممکن است از آن خانم خوشتر آمده باشد».

خیالم از بابت بدگمانی به آذیر خراب شد؛ اما برای برخاستن سوءظن دیگران فردای آن روز از همه بخواستم دفترچه را برایشم بفرستد تا برای خود یک کپی از آن تهیه کند. سپس دفترچه را، که در صفحه آغازین آن، شعرها با دستنوشته من به هم پیشکش شده بود، برای برداشتن عکس از صفحات آن به کانون تبلیغاتی آوازه فرستادم؛ چون حدس می زدم خبر باید از همان جا به بیرون درز کرده باشد، پس از آن هم دیگر با کسی از جمله نوری درباره پخش شدن این شایعه سخنی نگفتم. باری، بازی چرخ و گردش روزگار چنان شد که آن



دفتر، امسال یعنی چند دهه پس از درگذشت هما (۱۳۵۲)، درحالی که دیگر هیچ امیدی به یافتن آن نداشتیم و طبعاً در پی اثبات صداقت خود در آن ماجرا نیز نبودم، از طریق یکی از آشنایان دخترم یلدا به دستم رسید، از آنجا که غزل‌های برگزیده من به دست یکی از چیره‌دست‌ترین خوشنویسان زنده یاد فرادی، نوشته شده بود با پیشنهاد انتشارات بنیاد وثوقات دکتر محمود افشار یزدی برای چاپ آن موافقت کردم، بدین ترتیب آن هدیه خصوصی که تنها به یکی از هنردوستان من دستش شده بود، پس از نیم قرن از نهفت پرده به درآمد و سرنوشته من چنین شد که به همه دوستان هنر و شعر و خوشنویسی تقدیم شود.

امیر هوشنگ ابتهاج (ه.ا.سایه)
اردیبهشت ماه ۱۳۹۶